

تبعید در جزیره دیجیتالی



نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار



هوای دریا که طوفانی شد و کشتی شکست، همه غرق شدند به جز یک نفر که تونست به کمک تخته شکسته شده بدنه کشتی، خودش رو به ساحل برسونه. جزیره متروکه و خالی از سکنه بود. روزهای اول از خلوت جزیره احساس آرامش می کرد، اما بعد از مدتی از تنهایی حوصله اش سر رفت. از بس کسی نبود که با او صحبت کنه کم کم داشت حرف زدن هم یادش می رفت. خیلی وقتاً اگر پرنده ای میدید شروع میکرد به حرف زدن، بعضی وقت ها هم با یک سنگ یا چوب یا درخت صحبت میکرد و این حرف زدن خیالی ادامه پیدا میکرد تا مرز فریاد زدن. شاید فکر میکنید دیوانه شده بود نه، برای اینکه میترسید حرف زدن خودش رو فراموش کنه. یه روز که برای پیدا کردن غذا بالای کوه رفته بود از دور چند قایق کنار ساحل دید. خوشحال شد و به سمت اونها اومد اما به محض اینکه به پایین کوه رسید اونا رفته بودن. اولش خیلی ناراحت شد اما وقتی دقت کرد متوجه شد در کنار خاکستر آتش مقداری استخوان و به مجموعه نیم سوخته انسان افتاده. تازه فهمید چه شانسی آورده. درست حدس زده بود اونا از قبیله آدمخواران بودند آنجا بود که تصمیم گرفت زودتر جزیره رو ترک کنه چون احتمال بازگشتشون بود. این شد که به فکر

چاره ای افتاد. بالاخره اون تونست با تکه های چوب و مقداری از شاخ و برگ به قایق کوچک بسازه و اون جزیره رو ترک کنه و برگرد به شهر و دیار خودش. بله اینا خلاصه ای از داستان رابینسون کروزوئه است که احتمالاً شنیده اید و اگه هم نشنیده بودید الان خلاصه اش رو نوشتم. حالا برای چی سرتون رو درد آوردم؟ - البته میتونید یه قرص مسکنی، چیزی بخورید تا سردردتون خوب بشه - چون میخوام داستانی شبیه داستان رابینسون رو براتون بگم. این رابینسون قصه ما کسی نیست جز یه آقا پسر نوجوان که تو یه سفر دریایی رو عرشه کشتی نشست بود و مشغول بازی با تبلتش بود. در همین موقع دریا طوفانی شد. همه به جز رابینسون قصه ما رفتند داخل کابین کشتی. ناخدای کشتی هر چی تذکر داد که

پسر جان دریا خطرناک شده باشو اینقدر بازی نکن گوش بدهکار نبود که نبود. چرا؟ چون بدجور گرم بازی شده بود، یه دفعه با تکه های شدید موج دریا، کشتی کج شدو آقا پسر افتاد تو دریا. خب، چی فکر کردین؟ غرق شد؟ نه، چون خوشبختانه جلیقه نجات تنش بود فقط از ترس غرق شدن بیهوش شد وقتی بیهوش اومد چشماش رو که باز کرد دید تو ساحل افتاده و نه خبری از کشتی هست و نه نشونی از آدمیزاد. تازه فهمید که بله به جز خودش هیچ کس دیگه ای تو این جزیره نیست. شما: «حالا از کجا فهمید هیچ کس تو جزیره نیست؟» من: احتمالاً قضیه رابینسون رو میدونسته دیگه. بله میگفتی: رابینسون قصه ما به دور و برش نگاه کرد، دید چند متر اون طرف تر تبلتش صحیح و سالم افتاده.

باز شما: «از کجا معلوم سالم بود؟» دوباره من: «خب اینقدر گیر ندین، امتحانش کرد.» آقا پسر از خوشحالی فریادی کشید و گفت: «بوهوووو تیلتم اینجاست» اونوقت راه افتاد تو جزیره و اولش تا می تونست از میوه های جزیره خورد. بعدش هم نشست زیر یک درخت و مشغول بازی با تبلتش شد. سکوت و آرامش جزیره خیلی لذتبخش بود. کجا از اونجا بهتر، هر روز از انواع میوه های جزیره مفت و مجانی میخورد. شب ها تا دیر وقت سرگرم بازی با تبلتش بود بعدش هم که تانزدیکی های ظهر میخوابید. همه کارش شده بود بازی با تبلت و خوردن و خوابیدن. روزا همینطور می گذشت. برخلاف داستان رابینسون، این آقا پسر مانده دلش برای کسی تنگ نشده بود نه به فکر چاره ای برای رفتن. اصلاً بازی با تبلت اونقدر سرگرمش کرده بود که دیگه یادش رفته بود خونه ای، کسی و کاری، داره.

شما: «آخرش چی؟»

من: «خب دیگه چی میخواین بدونین؟ خودتون تا آخر داستان رو حدس بزنید دیگه. البته اگه فکر کردین رابینسون داستان ما هم بالاخره دلش تنگ میشه و قایق می سازه و از اون جزیره نجات پیدا می کنه نه خیر اشتباه می کنید. واقعیت اینه که عادت به بازی های رایانه ای خیلی اعتیادآور و رابینسون قصه ما اونقدر سرگرم بازی بود که حتی متوجه حضور قبیله آدمخوارها نشد. البته آدمخوارها هم کاری به کارش نداشتند. میدونید چرا؟ چون اونا هم یه چیز جدید دیده بودن و به بازی های تبلتش معتاد شده بودن و بهمین خاطر ترجیح دادن به جای خوردنش روزها بنشینن و بازی هاشو تماشا کنند. امان از این زباده روی در بازی های دیجیتالی!

آیا می دانید؟...

مضرات افراط در بازی های رایانه ای



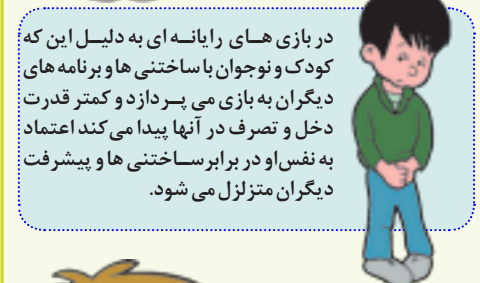
بازیاده روی در بازی با تبلت و رایانه چشمان فرد به دلیل خیره شدن مداوم به صفحه نمایش به شدت تحت فشار نور قرار گرفته و دچار عوارض می شود.



"خشونت" مهم ترین اثری است که بازی های کامپیوتری بر روحیه فرد دارد.



کسانی که به طور مداوم با بازی ها درگیرند درونگرا می شوند. در جامعه، منزوی و در برقراری ارتباط اجتماعی با دیگران ناتوان می شوند.



در بازی های رایانه ای به دلیل این که کودک و نوجوان با ساختنی ها و برنامه های دیگران به بازی می پردازد و کمتر قدرت دخل و تصرف در آنها پیدا می کند اعتماد به نفس او در برابر ساختنی ها و پیشرفت دیگران متزلزل می شود.



به دلیل جاذبه مسحور کننده ای که این بازی ها دارد، بچه ها وقت و انرژی زیادی را صرف بازی با آن می کنند و همین باعث افت تحصیلی آنها می شود.

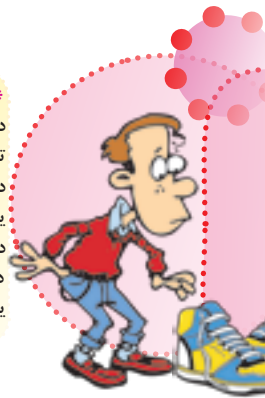
شک سرخند



*** جدول کارمندی**
رئیس: خجالت نمی کشی تسوا داری جدول حل می کنی؟
کارمند: چه کار کنیم قربان، این سروصدای ماشین ها که نمی ذاره آدم بخوابه!

*** در خیاطی**
شخصی پارچه ای میبیره خیاطی. پارچه را که میده میگه: «آقا اینو واسم کت شلوار بکن ولی گفته باشم فردا نیام بگی سوزنم شکست، قیچی نداشتم، چرخم خراب شد، حال نداشتم! اصلاً ولش کن بنده نمیخوام بدوزی!»

*** در فروشگاه**
مشتري: این کفش چنده؟
فروشنده: ۱۰۰ هزار تومان.
مشتري: وای! اون یکی چنده؟
فروشنده: وای وای!



*** قبیله آدمخوارها**
دروغگو واسه دوستانش تعریف میکرد: آره، چند وقت پیش با دوستم رفتیم توی جنگل آمازون، که یک دفعه قبیله آدمخوارها به ما حمله کردند. دوستش میگه: جدی میگی؟ راسته که آدمخوارها هروقت آمارو بگیرند یکیشو میخورند یکی دیگه رو می اندازن جلوی تمساحها؟
دروغگو میگه: بله من خودم دیدم دوستمو انداختن جلوی تمساح ها.
دوستش میگه: آخه چطوری؟ تو که الان زنده ای و داری زندگی می کنی!!
یارو میگه: ای بابا، کدوم زندگی؟ تو هم به این میگی زندگی!



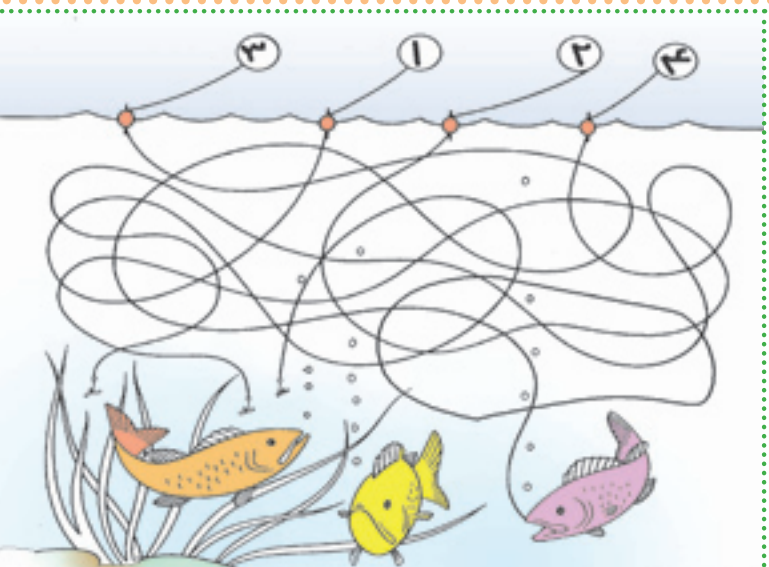
پروانه ویژه کودکان

داستانک



ن تلاش کن

بچه های با هوش، با دقت به مسیر خطوط نگاه کنید. بزنید کدامیک از چهار شماره ماهی را به دام قلاب انداخته است؟



فقط ۵ دقیقه وقت دارید تا زنبور را به گل برساید پس یک مداد بردارید و مسیر صحیح را رسم کنید

